



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در مقام سوم که لعب به غیر آلات معده همراه با رهان بود. بردو باختی که با آلات معده یا متعارفه نیست. ادله حرمت و بطلان را بررسی می‌کردیم.

- دلیل اول ادله‌ای بود که حرمت قمار را بیان کرده بود که با یک تفصیلی تام می‌دانستیم.

- دلیل دوم ادله‌ای بود که در آن عنوان میسر آمده بود در این دلیل هم مثل دلیل اول دلالت آن را بر حرمت تکلیفی و وضعی علی تفصیل تام می‌دانستیم یعنی در آنجایی که لعب باشد. از نظر عقلایی اگر لعب نباشد این دو دلیل را نمی‌گرفت ولی حرمت وضعی و تکلیفی را افاده می‌کرد.

- دلیل سوم روایتی بود که در ابواب سَبَق و رمایه آمده بود لَسَبَقَ یا «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلٍ» که چهار پنج روایت با این تعبیر آمده بود که یکی دو تای آن‌ها قابل تصحیح بود. روایات دلیل سوم که مجموعه این چند روایت بود با مضمون «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي أُمُورٍ ثَلَاثَةٍ»، مورد بحث قرار دادیم.

بررسی دلایل سه‌گانه

چهار پنج جهت مورد بحث قرار گرفت و نتیجه گرفتیم که اولی این است که لَسَبَقَ است و اگر هم این اولی نباشد قدر متیقن آن این است و لذا این روایات مربوط به جایی است که بردو باختی در کار باشد و اولی این است که از این روایات همان حکم وضعی را فقط استفاده کنیم پس دلیل سوم با ادله قبلی و دو دلیل قمار و میسر تا اینجا یک تفاوت پیدا کرد و آن اینکه آن دو دلیل هم مفید حکم تکلیفی بود و هم وضعی، اما این دلیل لَسَبَقَ ظاهراً فقط مفید حکم وضعی و بطلان آن دادوستد و معامله است در نتیجه حرمت تصرف در مالی که از قَبْلِ آن به دست می‌آید بر اساس آن نکات به این نتیجه رسیدیم.

نکته دیگری که مطرح شد این است که در روایت لَسَبَقَ آیا مثل دلیل قمار و میسر حمل برجایی می‌شود که لعب باشد و مسابقه بردو باختی را در لعب نهی می‌کند یعنی باطل اعلام می‌کند مثل قمار و میسر یا اینکه این اطلاق دارد شامل لعب و اعمال جدی می‌شود؟ این نکته را مرحوم آقای تبریزی دارند استظهار شد که فقط در بازی‌ها و آنچه عقلاً بازی می‌دانند بردو باخت را منع می‌کرد؛ اما در اموری که اغراض عقلایی دارد این ادله ظهوری نداشت.



آیا دلیل سوم یعنی فقط مربوط به بازی‌ها است یا اینکه می‌گویند در مطلق افعال بردو باخت درست نیست؟ مطلب مهمی است در اینجا برخلاف آن دو مورد در خود لغت، به آسانی نمی‌شود بگوییم مربوط به العاب است نه افعال جدید. در لغت بعضی از لغت‌های معتبر داشت که اللعِبُ و تعبیر لعب و مانند آن در لغت آمده بود.

میسر هم چون به همان حمل می‌شد این قید در آن هم می‌آمد اما اینجا سَبَق داریم و سَبَق هم از مسابقه است مسابقه هم که اعم و مطلق است هم مسابقه در العاب متصور است و صدق می‌کند هم مسابقه در افعال جدید. سَبَق هم همان است سَبَق یعنی آن که يُكْتَسَبُ فی السِّبَاق فی المسابقه. مسابقه هم که اعم از افعال جدید یا العاب است.

نتیجه بررسی دلایل سه گانه

بنابراین این دلیل با دو دلیل قبلی از این جهت تفاوت دارد که این دلیل اعم است. اعم از بازی است و شامل غیر بازی هم می‌شود، این وجه است برای این که بگوییم برخلاف آن دو این اعم است. ممکن است وجوه و شواهدی اقامه شود که این روایات را باید حمل کرد در آنجایی که اللعاب باشد، لعب یا لهو باشد، نه افعالی که در آن اغراض عقلایی است.

انصراف

شاهدهایی که می‌شود برای این آورد یکی انصراف است چون از لحاظ وضع نمی‌شود اینجا چیزی گفت، سَبَق و سباق و مسابقه، مسابقه هم که در همه چیز به کار می‌رود فاستبقوا الخیرات، قرآن در خیرات هم می‌گوید استبقوا، از نظر لغوی و وضعی صدق می‌کند قطعاً هم افعال جدی و هم العاب را می‌گیرد؛ اما به لحاظ انصراف ممکن است کسی ادعا کند که مقام این روایات و نگاه و رویکرد این روایات ناظر به جایی است که بازی باشد یعنی در سرگرمی‌ها و بازی‌ها حضرت این را می‌فرمایند.

فاستبقوا الخیرات هم است یعنی صدق می‌کند سَبَق و سباق و مسابقه در خیرات و اعمال جدی هم هست مثل اینکه در افعال است. ادعایی که می‌شود کرد این است که ادعای انصراف بشود، می‌گوییم آنجایی که بحث خف و حافر و اینها است یک نوع سرگرمی و بازی‌ها بوده است که در استثناء آمده است مستثنی هم ولو مطلق است به لحاظ لفظی قیدی ندارد لاسَبَق به لحاظ لفظی مطلق است؛ اما در متفاهم عرفی ممکن است کسی ادعا کند یا ذهن منصرف به جایی شود که



بازی باشد اما در کارهای جدی و ذات اغراض عقلائیه. این دلیل شامل آن نمی‌شود. این یک وجه است که کسی نسبت به العاب ادعای انصراف کند نه افعال جدی و ذات اغراض عقلائیه.

آن وقت این هم مثل قمار و میسر می‌شود منتها قمار و میسر از لحاظ لغوی به سمت بازی‌ها می‌رفت به لحاظ وضع یا به لحاظ شبهه مفهومیه قدر متیقن آن می‌شد. بردوباخت در بازی نه در افعال عقلایی، این وضعاً این گونه نیست بلکه به لحاظ انصراف به سمت افعال لعبیه متبادر می‌شود نه افعال ذات اغراض عقلائیه. این یک وجه انصراف است که «عودتُ علی المدعی» ادعای انصراف شده است که فضای صدور این روایت فضای بازی‌ها و سرگرمی‌ها است که در بازی‌ها و سرگرمی‌ها این اقدام انجام می‌شده است این یک وجه انصراف است که ادعا شده است خیلی واضح نیست که این انصراف تام باشد.

علت عدم تمام بودن انصراف

علت این که انصراف تمام نیست و انسان نمی‌تواند تمام کند این دو نکته است:

وجه اول

یکی این که احتمال این که بردوباخت اصولاً نباید در کار بیاید به یک بردوباخت احتمالی نباید موکول شود در مطلق اعمال این احتمال در ذهن قوی است نمی‌شود این را دست‌کم گرفت، به علاوه اینکه «خف و حافر و اینها» درست است که غالباً در اینها بازی به نحو سرگرمی رواج داشته است ولی کم نیست که با همین‌ها مسابقه می‌دادند بازی می‌کردند درحالی که جدی هم بوده است، یعنی بحث آمادگی رزمی بوده است. در یک روایت دارد که بازی می‌کند «لَتَصَحُّحُ» همان که امروز می‌گویند برای اینکه سالم باشی ورزش کن این در روایت آمده است «لَتَصَحِّحُ» یعنی سالم‌سازی خویش، می‌گوید می‌روم فلان کار را انجام دهم برای اینکه سالم باشم.

خود آن موارد استثناء هم بگوییم فقط بازی است ذهن این را نمی‌پذیرد؛ بنابراین ادعای انصراف ادعای قوی نیست از لحاظ لغوی هم که سَبَقَ مطلق است در هر مسابقه چه افعال لعبیه چه افعال ذات غرض عقلایی هر دو را می‌گیرد، ادعای انصراف خیلی قوی نیست این یک وجه که برای تأیید این روایات به صورت لعب و اعمال لعبیه اقامه شده یا می‌شود اقامه کرد.



وجه دوم

وجه دوم این است که کسی این ادعا را بکند که در روایت سوم این باب که می‌خوانیم بعد از اینکه فرمود: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَحْضُرُ الرَّهَانَ فِي الْخُفِّ وَالْحَافِرِ وَالرَّيْشِ» بعد می‌فرماید: «وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ» یعنی همین عنوان سباق و مسابقه را به سمت عنوان قمار برده است و ممکن است ادعا شود به شهادت روایت سوم باب سه ابواب سبق و رمایه که در ذیل روایت فرموده است «وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ».

اصالة الموضوعية

ممکن است کسی بگوید اصل اینکه کسی سبق را منع می‌کند از باب قماریت است به این بیان که اصل در عناوین موضوعیت است وقتی در روایت سبق می‌آید رهان می‌آید یعنی خود موضوع حکم است. ولی به قرینه ذیل این روایت سوم باب سه که «وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ» و اینکه روایت سبق و سباق و مسابقه را مصداقی از قمار به شمار آورده است ممکن است از آن روایت استفاده کنیم که قمار عنوان اصلی است و سبق و اینها هم که منع و نهی شده است از حیث قماریت است.

آن وقت عنوان سبق و سباق و اینها از موضوعیت می‌افتد قمار ملاک است. به عبارت دیگر ذیل روایت سوم نوعی تعلیل در قصه است. تعلیل همیشه موضوع معلل را به سمت معلل به می‌برد وقتی می‌گوید: «لَا تَشْرَبِ بِالْخَمْرِ لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ» این خمر معلل است و مسکر معلل به است اگر دلیل می‌گفت «لَا تَشْرَبِ بِالْخَمْرِ» موضوع خمر می‌شد هر جا که خمر صادق باشد می‌گوید لا تشرب و هر جا صادق نباشد منع ندارد، اما وقتی می‌گوید لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ «الْعَلَّةُ تُعَمِّمُ وَتُخَصِّصُ» یعنی اینکه خمر موضوعیت ندارد آن که موضوعیت دارد مسکریّت است.

این قاعده‌ای است که اصالت الموضوعیه در همه عناوین وارده در شرع داریم یکی از موصول است «أصالة الموضوعیه فی العناوین وارده فی لسان الشارع» هر کلمه‌ای و واژه‌ای و مفهومی که در لسان شرع و حدیث و روایتی و آیه‌ای وارد می‌شود اصل این است که خود آن موضوع است که ما بگوییم که این اشاره به موضوع دیگر است و روح آن چیز دیگر است این قرینه جدی می‌خواهد.



یکی از قرائنی که می‌تواند اصالت موضوعیه را تقریب بزند و ما را از آن جدا کند تعلیل است، تعلیل أصالة الموضوعیه نسبت به مُعلَّل را کنار می‌زند و می‌گوید موضوع اصلی مُعلَّل به است موضوع اصلی مسکریت است نه خمر، آن وقت عرض شود که همه بحث‌ها روی عنوان علت متمرکز می‌شود یعنی مُعلَّل به که مسکریت است، خمریت کنار می‌رود. «العلّة تعمم و تخصص» این که می‌گوید العلّة تعمم معنای آن این است که «لأنّه مسکر» که گفتیم یعنی لاتشرب المسکر، غیر خمر اگر چیزی مسکر بود آن هم مشمول دلیل است.

تخصصش همین است که عرض می‌کنم یعنی می‌آید می‌گوید که آن موضوع نیست موضوع من هستم اگر یکجایی خمر بود ولی مسکر نبود این می‌گوید که نیست البته در باب خمر غیر از این دلیل، دلیل دیگری داریم که خمر خودش موضوع است یعنی به عنوان مثال ما داریم می‌گوییم.

اگر مثلاً گفت «أكرم زيد لأنّه عالم» زيد از موضوعیت ساقط می‌شود موضوع همان عالم می‌شود. یا «أكرم من في المدرسة لأنّهم العلماء» اینجا موضوع من فی المدرسة موضوعیت ندارد. علما موضوعیت دارند در مدرسه باشد یا بیرون مدرسه باشد. من فی المدرسة اگر عالم نباشد دلیل آن را نمی‌گیرد.

من فی خارج المدرسة هم اگر عالم باشد دلیل آن را می‌گیرد. من فی المدرسة از موضوعیت ساقط می‌شود. در مصداق موضوع می‌شود جزء نیست. نکته مهمی است در تعلیل این طور است؛ علت که در کلام آمد اگر حکمت نباشد معلل را از موضوعیت ساقط می‌کند فقط نشان می‌دهد که معلل در یک شرایط غالبی در پاره‌ای از موارد مصداق موضوع است حتی جزئیت در موضوع هم ندارد مگر اینکه در خمر ما غیر از این تعبیر دلیل دیگری داریم که تأکید کرده است خود خمر موضوعیت دارد؛ که حساب آن جدا است. مثال قشنگش این است که «أكرم من في المدرسة لأنّهم العلماء» اگر لأنّهم نبود می‌گفتیم موضوع «من في المدرسة» است هر که در مدرسه است عالم یا غیرعالم همه را می‌گوید؛ اما وقتی می‌گوید لأنّهم علماء یعنی اکرم العلماء، من فی المدرسة تا وقتی مصداق آن باشد شامل می‌شود من فی الخارج المدرسة هم می‌تواند مشمول این باشد، تعمم و تخصص.

پس اینکه می‌گوییم به عنوان یک قاعده اصولی العلّة تعمم و تخصص، روح آن این است که یعنی العلّة هو الموضوع، عنوان که در علت آمده است هو الموضوع، والمعلل مصداق الموضوع نه خود موضوع. این گریزهای اصولی و قواعدی را که مثال می‌زنیم دقت کنید که در ذهنتان باشد.



می فرماید: «إِنَّ الْمَلَأَكَةَ تَحْضُرُ الرَّهَانَ فِي الْخُفِّ وَالْحَافِرِ وَالرَّيْشِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ قِمَارٌ حَرَامٌ» همین جایی که بحث مسابقه می کند می گوید غیر از این قمار است.

این در تعلیل است. گاهی هم چیزهایی است که تعلیل در آن نیست ولی همان اثر تعلیل را دارد، مثل همین جا که یک بحثی را می کند و آخر قصه می گوید که این ها مانعی ندارد، بقیه یعنی سایر رهان ها، مسابقات «قمار» حرام است. اینجا بعید نیست که حالت تعلیلی را افاده می کند یعنی غیر از این ها که ما می گوئیم بقیه اشکال دارد چون قمار بر آن صادق است؛ یعنی ارجاع به عنوان قمار می دهد.

این تقریباً به منزلت تعلیل است. یک چیز دیگر در اصول داریم گاهی می گویند جمله ها بمنزلة التعلیل است مرحوم حاج آقا مرتضی حائری رضوان الله تعالی علیه این را بمنزلة التعلیل زیاد می فرمودند.

یا یک بحثی می کند بعد کبرای کلی می گوید ولو ادوات تعلیل در آن نیست، این هم بعید نیست همان حکم را داشته باشد یعنی درواقع عنوان های قبلی را در یک عنوان اساسی دمج می کند. آن وقت آن عنوان اساسی موضوعیت پیدا می کند. این بحث کلی است که یکی دو نکته مهم و اصولی عرض کردم وجه دوم برای اختصاص روایت لاسبق به جایی که العاب باشد نه افعال جدی، این است که در روایت سوم این را مصداق قمار قرار داده است و ظاهر آن این است که موضوع قمار می شود اگر موضوع اصلی قمار شد آن وقت همان نکته ای می شود که راجع به قمار گفتیم، گفتیم که قمار مختص به العاب است. اعمال لعبیه است نه افعال جدیه این هم وجه دومی است که می شود برای این برشمرد.

مناقشه در وجه دوم

این وجه دوم ممکن است مورد مناقشه قرار بگیرد به اینکه سند روایت سوم درست نیست درست است که سند تمام نیست ولی اصولاً ذهن مساعد با این است که بحث سبق و مسابقه و اینها چیزی غیر از عنوان قمار نیست و با این آنچه در روایت آمده است ما تأیید کنیم ولی با همه این ها مشکل است چون روایت ضعیف است و تردیدی در این هست.

شبهه تعلیل می گوید «مَا سِوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ» وجه اشکال آن قماریت آن است که به تعلیل است یعنی ارجاع به عنوان اساسی تری است همان حکم تعلیل را دارد نه تعلیل.



خیلی جاها ادات تعلیل نیست ولی عنوان اصلی را در ادامه می‌آورد که معلوم می‌شود که آن محور کار است و کان یقول: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَحْضُرُ الرَّهَانَ فِي الْخُفِّ وَالْحَاظِرِ وَالرَّيْشِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ قِمَارٌ حَرَامٌ» این سه تا این گونه است ملائکه حاضر می‌شود و مشکلی ندارد؛ اما مسابقه‌های دیگر در غیر این سه مورد قمار حرام؛ یعنی عنوان قماریت را بر آن تطبیق می‌کند. تعبد هم باشد باز می‌گوید که آن موضوعیت دارد. این دو وجهی که می‌شود اینجا آورد و درعین حال هر دو وجه قابل پاسخ است وجه اول به لحاظی که انصراف تام نیست و مشکوک است. وجه دوم به لحاظی که به هر حال سند این روایت محل تأمل است.

وجه تمایز دلیل سوم با دلیل اول و دوم

بنابراین «لایبعد» که بگوییم این دلیل سوم که لاسبق باشد اطلاق دارد یعنی بردو باخت در افعال عقلائیه را هم شامل می‌شود. دلیل یک و دو را با سه که مقایسه کنیم دلیل سوم با یک و دو، دو جهت متمایز داشت؛

۱- یکی اینکه دلیل یک و دو هر دو حکم تکلیفی و وضعی را افاده می‌کرد ولی دلیل سوم بنا بر اظهر فقط مفید حکم وضعی بود از این جهت دلیل سوم اخص است.

۲- دومین تفاوت دلیل سوم با دو دلیل اول در این است که از جهت دیگر این اعم است و بنا بر اظهر هم افعال جدیدیه و هم افعال لعبیه را شامل می‌شود. برخلاف دلیل یک و دو که فقط افعال لعبیه را می‌گرفت نه افعال جدیدیه را. از یک جهت این اخص است برای اینکه فقط یک حکم را می‌گوید نه دو حکم را، ولی از یک جهت این اعم است برای اینکه افعال جدیدیه را هم می‌گیرد نه فقط افعال لعبیه، این تفاوتی است که اینجا است.

اگر مطلب تمام شود باز نظر ما عین مشهور در نمی‌آید برای اینکه دلیل سوم بطلان را می‌گوید که بطلان در افعال لعبیه و اغراض عقلائیه عام است؛ اما حرمت تکلیفی در این دلیل نیست که اطلاق داشت هر دو افعال را می‌گرفت. حرمت تکلیفی را از دلیل یک و دو استفاده می‌کنیم که مربوط به اعمال و افعال لعبیه است؛ یعنی تا اینجا اگر ما باشیم تفصیلی که در کلمات نیست به دست می‌آید؛ و آن این گونه می‌شود که این تفصیل در اقوالی که اول گفتیم نبود به تدریج به آن دسترسی پیدا کردیم سه چهار احتمال و قولی را که می‌دادیم نبود. تا اینجا یک قول جدید متولد شد و آن این است که بردو باخت در همه افعال اعم از لعبیه و جدیدیه باطل است و تصرف در آن حرام است؛ یعنی نمی‌شود مال را



قرارداد و اما حرمت تکلیفی اختصاص به العاب دارد اگر طبق این ادله جلو بیایم مربوط به العاب است تفصیل ویژه‌ای است که در کلمات نبود.

بحث ما در اینجا در حرمت تکلیفی اصل بازی است یعنی خود این دست زدن به بازی و اقدام به بازی اشکال دارد آن وقت می‌گوییم در لعبیات اشکال دارد ولی در افعال جدی خود آن عمل که - بازی نیست - اشکال ندارد این که وارد یک مسابقه جدی شدند مثلاً کتاب‌خوانی خود عمل حرام نیست ولی نمی‌تواند مال بگیرد؛ ولی در افعال لعبیه خود عمل هم حرام است کمی تفاوت به ذهن می‌آید «لَا يَخْلُ مِنْ وَجْهِ» ذهنم با این مساعد است که کار جدی که انجام می‌دهد خود کار مشکلی ندارد ولی نباید پول ردوبدل شود و تصرف آن اشکال دارد اما در افعال لعبیه و بازی‌ها همین که بردوباخت آمد، خود این عمل محرم می‌شود.

غرض عقلایی که دارد به خاطر همین هم در دلیل دقت می‌کنیم که ببینیم شامل آن می‌شود یا نمی‌شود.

دلیل چهارم

دلیل چهارم روایت سوم این باب است که تعبیر این روایت با چهار پنج روایتی که لاسبق بود متفاوت است. آن چهار پنج روایت را یک دلیل گرفتیم برای اینکه همه می‌گفتند لاسبق.

روایت سوم باب سوم ابواب سبق و رمایه دلیل چهارم در بحث رهان در غیر آلات می‌شود. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَقَبَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ الثَّمِيرِيِّ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ سِيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ «سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا بَأْسَ بِشَهَادَةِ الَّذِي يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ وَلَا بَأْسَ بِشَهَادَةِ الْمُرَاهِنِ عَلَيْهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ أَجْرَى الْخَيْلَ وَ سَابَقَ» حضرت می‌فرماید «أَجْرَى الْخَيْلَ وَ سَابَقَ»

خود حضرت در مسابقه اسب‌دوانی شرکت می‌کردند. به قرینه ذیل آن، این مسابقه‌ای است که در آن بردوباخت هم هست. روایاتی هم دارد که خود حضرت در بازی اسب خودشان بردوباخت قراردادند یعنی چیزی قراردادند که اگر کسی ببرد آن را بدهند و معمولاً هم حضرت می‌بردند.

- قصه جالبی است دارد که در عوالی اللثالی است سندش معتبر نیست نقل شده است که پیامبر ناقه‌ای داشتند که يُقَالُ لَهَا الْعُضْبَاءُ و هر وقت هم تَسَابَقْنَا سَبَقَتْ، وقتی این ناقه‌ها باهم مسابقه می‌دادند ناقه حضرت پیشی می‌گرفت و بعد یک اعرابی آمد با یک ناقه جوان و مناسبی فَسَبَقَهَا اتِّفَاقاً این عقب ماند «فَاعْتَمَّ الْمُسْلِمُونَ» مسلمانان ناراحت شدند که ناقه پیغمبر باقی ماند به خاطر علاقه زیادی که داشتند «يَا رَسُولَ اللَّهِ سَبَقَتْ الْعُضْبَاءُ»، حضرت فرمود: «حَقًّا عَلَى اللَّهِ



أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئًا إِلَّا وَضَعَهُ»^۲، این قانون خدا است که اگر چیزی بالا می‌آید یک روزی هم برمی‌گرداند که مبتلای به آن نشود. «أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئًا إِلَّا وَضَعَهُ» این هم در این روایت آمده است یا «أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئًا إِلَّا وَضَعَهُ» در روایت آمده است. «أَجْرَى الْخَيْلِ وَ سَابَقَ» این در روایت است.

بررسی سندی روایت

ذیل روایت سوم که بحث می‌کنیم و به‌عنوان چهارمین دلیل عرض کردیم این است که «و کان یقول» حضرت مکرر این را می‌فرمودند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَحْضُرُ الرَّهَانَ فِي الْخُفِّ وَالْحَافِرِ وَالرَّيْشِ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ قِمَارٌ حَرَامٌ» تفاوت هم خیلی زیاد است این‌گونه نیست که یک‌طرف حرام باشد یک‌طرف جایز باشد. می‌گوید در این سه مورد ملائکه حاضر می‌شوند در مسابقه حتی رهان هم می‌گوید یعنی مسابقه‌ای که بردو باخت دارد؛ در اسب و شتر و تیراندازی و امثال این‌ها. مستحب است تحضر الملائکه. «و ما سوی ذلک» اما غیر از این سه مورد فهو قمار حرام. قمار حرام است. این هم دلالت بر این می‌کند که رهان در غیر آلات مشمول اطلاق این است چون می‌گوید «مَا سِوَى ذَلِكَ قِمَارٌ حَرَامٌ» یعنی رهان که باشد این حرام است. این دلیل را هم به ترتیبی که عرض می‌کنم باید بررسی کنیم.

اولاً سند دلیل باید بررسی شود، در سند مرحوم شیخ است سند آن به احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است که این سند درست است احمد بن محمد هم درست است، إِنَّمَا الْكَلَامُ در محمد بن موسی است که محمد بن موسی همدانی است که ضَعْفُهُ الْقَمِيون و ابنُ الْوَلِيدِ، ابنُ وَلِيدٍ و قَمِيون ایشان را تضعیف کردند.

تضعیف اگر مال قمیون بود در مقابل توثیق نمی‌شود خیلی به آن توجه کرد برای اینکه یک دوره‌ای اشاعره در یک مقطعی از زندگی اشاعره در قم سختگیری این‌ها بسیار بالا بود و در آن دوره یک گرایش حدیثی قوی توسط اشاعره در اینجا رواج یافت - اشاعره یعنی خاندان اشعری‌ها - سختگیری این‌ها خیلی عجیب بود که گاهی عذرخواهی می‌کردند در یک دوره‌ای یکی از بزرگان را به خاطر این‌که از ضعاف نقل می‌کرد از قم بیرون کردند که بعد متنبه می‌شدند در کارشان افراط بود این تضعف اشعریین مواجه با چنین شبهه‌ای است به دلیل اینکه در مقطعی اشعریون سختگیری‌هایی داشتند که مقداری خارج از حد استاندارد بود ارزیابی حدیث و روات و قدح و مدح و امثال اینها بحثی است که در رجال و تاریخ و اینها باید کارکرد تاریخ اشعریون در قم تاریخ خیلی عجیب و غریب و خواندنی است.

^۲ - عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۳، ص: ۲۶۵.



اینجا دارد که ابن ولید هم محمد بن الحسن بن ولید که هم از نوادر دارد نوادر ابن ولید است شخصیت بسیار مبرز حدیثی و رجالی بوده است ایشان هم تضعیف کرد است. اگر تضعیف ابن ولید در کار بیاید نمی‌شود به سادگی ایشان را پذیرفت؛ و لذا این روایت در محمد بن موسی همدانی اشکال پیدا می‌کند و توثیقش تام نیست.

ابن ولید جزء جریان تند نبوده است اهل دقت بوده است کسی را بخواهد از اعتبار ساقط کند از این طرف هم نباید تند برود بالأخره یک شخصیت معتبری دارد، می‌گوید این ضعیف است فقط در بعضی از اشعریون در یک مقطعی شبهه ایجاد می‌کند که شاید نشود، اما مثل ابن ولید علی‌رغم اینکه ایشان آدم دقیقی بوده است سختگیری هم در او رسم داشته است اما در عین حال نمی‌شود تضعیف کرد. ابن ولید برای ما محرز نیست که مطلق تضعیف بگوییم باید قرینه باشد.

در این سند **عَلَاءُ بْنِ سَيَّابَةَ** یا سیابه است شاید تشدید نداشته باشد ضبطش را باید در کتب رجال دید که علاء بن سیابه یا سیابه است. ایشان هم توثیق خاص ندارد ولی ابن ابی عمیر با سند صحیح از علاء بن سیابه نقل کرده است و کسانی که به توثیقات ابن ابی عمیر باور دارند و آن را قبول دارند ایشان را معتبر می‌دانند ما هم آن توثیق عامه ابن ابی عمیر را قبول داریم و لذا از لحاظ علاء بن سیابه مشکلی ندارد. بعضی گفته‌اند مشکل دارد ولی از جهت آن مشکلی ندارد. مشکل این روایت از جهت محمد بن موسی همدانی است این به لحاظ بحث سندی روایت.

بررسی دلالتی روایت

نکته اول

از نظر دلالتی آنچه مورد استشهاد ما است «مَا سَوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ» است؛ یعنی غیر از رهان در این چند مورد این قمار و حرام است. «مَا سَوَى ذَلِكَ فَهُوَ قِمَارٌ حَرَامٌ» یک جهت این است که قمار حرام در اینجا حکم تکلیفی را یا وضعی یا هر دو را می‌گوید؛ بعید نیست که بگوییم هر دو حکم را می‌گوید برای اینکه این را مصداق قمار قرار می‌دهد و بعد می‌گوید حرام، آن حرام به کار تکلیفی یا وضعی بخورد ممکن است هر دو را بگیرد و اگر هم هر دو را نگیرد عنوان قمار را در جای خود آورد و گفتیم ادله‌ای که قمار را منع کرده است هم حرمت بود هم بطلان؛ و لذا همین کافی است که هم مفید حرمت است و هم بطلان.



حتی اگر حرام^۱ هم نبود همین که می گوید «فهو قمار» این می شود صغرا برای آن کبرا یا ادله ای که می گوید قمار بعدش می گوید وضعاً باطل است بعضی هم می گویند تکلیفاً حرام است و به لحاظ حکم تکلیفی و وضعی این بعید نیست. گرچه احتمال دارد خود حرام^۲ هر دو را بگیرد ولی اگر هم نگیرد خود قمار شمول دارد. این یک نکته در دلالت روایت است که وضعاً و تکلیفاً مفید حکم تحریم هست.

نکته دوم

نکته دوم در روایت این است که موضوع و مورد این روایت درجایی است که بردوباخت باشد؛ و شامل کار بدون بردوباخت نمی شود برخلاف آن سبب که احتمالی درباره آن بود اگر سبب می خواندیم بدون بردوباخت هم می گرفت؛ اما احتمال اینکه اینجا بازی بدون بردوباخت را منع کند چنین چیزی نیست. چون موضوع آن رهان است و در رهان باید بردوباختی در کار باشد احتمالی که در آن دلیل قبلی می دادیم - گرچه آن احتمال را آنجا هم قبول نکردیم - در اینجا اصلاً مطرح نیست این مربوط به جایی است که در کار بردوباخت باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد